

نوانس

نگاهی به موسیقی راک به مناسبت سالمرگ «سید برت» بنیانگذار گروه «پینک‌فلوید»

بر فراز دیوارها



علیرضا امیرحاجبی

■ پایان جنگ جهانی دوم، خود یک آغاز بود؛ آغازی بر تعاریفی کاملاً جدید بر پایه دیدگاه‌های فلسفی، نیمه‌فلسفی و حتی غیرفلسفی شرق. این تعاریف خود را در حوزه‌های فرهنگی و هنری، همچنین اجتماعی بیشتر نشان می‌داد یا به زبان دیگر، بسترهای فرهنگی و اجتماعی آمادگی بیشتری‌رای جذب این تعاریف‌داشتند. نهضت‌های متنوع و زودگذر نقاشی و موسیقی مانند نیروی عظیمی در حال تغییر دادن الگوهای مسلط بر جامعه بودند؛ به میان آمدن تکنولوژی در هنر به‌خصوص در موسیقی. این خواست برای «تغییر»، شکلی پویاتر نیز به خود گرفت. به این معنی که هم موسیقیدانان تمایل شدیدی به تولید اصوات و خلق آهنگ‌های غیرمعمول داشتند و هم صنعت الکترونیک و سپس الکترونیک هر روز در پی ایده‌ای جدید در حوزه ادوات و آلات موسیقی بود. این اشتیاق یک بازار به شدت منطقی و متعادل به وجود آورد. عرضه و تقاضا در این زمینه به شکلی فشرده باعث شد تا رقابت‌ها معنی جدیدی در عرصه موسیقی پیدا کند. اما از سویی دیگر رویدادهای مهم پس از جنگ در سطح اجتماعی و سیاسی باعث شد تا موسیقی در کنار بسیاری از رسانه‌های دیگر، آوردگاهی باشد برای به چالش کشیدن وضع موجود. گروه‌ها و موسیقیدانان مهمی از این زمین ناهموار اما حاصلخیز سر برآوردند. اشعار و ترانه‌های اجتماعی و سیاسی در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی بازار موسیقی را به تصرف خود در آورده بود. همه اعتراض داشتند. اما اعتراض به چه چیز؟ دقیقاً معلوم نبود. هر چیز می توانست تبدیل به پهنه‌ای برای مخالفت شود از حقوق حیوانات و گیاهان گرفته تا جنگ ویتنام و کره یا آموزش و پرورش در مدارس و دانشگاه‌ها. در این بین موسیقی راک به دلایل کاملاً خاصی سردمدار این اعتراضات بود. اولین و مهم‌ترین دلیل، ارتباط مستقیم موسیقی راک با مخاطبانش بود. هر کنسرت راک نه تنها جایی برای گوش دادن به اشعار و اصوات نامعوم بود بلکه بالاتر از آن به محلی تبدیل شد برای اعتراضات متنوع و البته در نهایت پا در هوا. گروه‌هایی چون «دورز» (درها) یا «پینک‌فلوید» در صدر گروه‌هایی قرار گرفتند که با پرخشنجویی فراوانی سعی بر اثبات عدم فضای آزاد در جوامع غربی از جمله آمریکا و بریتانیا داشتند. موسیقیدانان و نوازندگان چیره‌دستی چون «جیمی هندریکس» و «فرانک زاپا» نیز با پی‌میان گذاشته بودند و با نقد تندوتیزی عملکرد سیاستمداران آمریکایی از اذ دم تیغ می گذرانندند. دولتمداران هم



چاره‌ای جز چسباندن مارک‌هایی چون «ولگردها» یا «ولش» به این هنرمندان نداشتند. موج هیپی گری از اواسط دهه ۶۰ میلادی به عنوان الگویی عام مورد توجه جوانان قرار گرفت. تمایلی برای زندگی آزاد و لایالی بدون درک و احساس کمی مسوولیت. این الگو در بافت موسیقی راک نیز تئید شده بود. دفاع از آزادی به عنوان یک‌جمله‌اگزیستانسیالیستی جذابیت‌های خاصی داشت تا به آن حد که فیلسوفانی چون فوکو و بارت یا سارتر نه با نظرات بلکه با کنش جمعی اعتراض می‌آوآ شدند و به دفاع از جنبش‌های اجتماعی دهه ۶۰ پرداختند؛ یی خبر از آنکه خود این اعتراضات نوعی حرکت معکوس بود. کنش‌هایی که به جهان ثابت می کرد مموکراسی و لیبرالیسم تا چه حد به جوانان اجاره انارشی می‌دهد و از چه صبر و تحملی برخوردار است. با فروکش کردن موج هیپی گرایه که س سری در هندوایسم و پایی در نیچه‌فلسفه‌های نیهایستی داشت، تمامی آن شور و هیجان موسیقی راک نیز به سردی گرایید. در دهه ۸۰ نه از آل‌بوم‌هایی چون «دیوار» و «سوی تازیک ماه» خبری بود و نه از کنسرت‌های بزرگی چون دود استاک. چرا همه چیز به سردی گرایید؟ ژان رویبار در مواجهه باسوالی مشابه در زمینه چرایی خاموش شدن شعله‌های جنبش هام می‌۶۸ گفته بود که ماجرا تمام شد چون دانشگاه‌ها تعطیل شدد و دانشجویمان به لب دریا رفتند تا افتاب بگیرند اما در این میان موسیقی راک میراثی از خود بر جای گذاشت که تا به امروز نیز مورد توجه موسیقیدانان قرار گرفته است. وقت در اواخر دهه ۸۰ رویداد بزرگی چون فروپاشی دیوار برلین تبدیل به نماد و شارت نابودی کمونیسم در جهان شد بار دیگر نگاه‌ها به گروهی افتاد که سال‌ها پیش جوانان را به شکلی عام تشویق به نابودی دیوارهایی انتزاعی کرده بودند. هفتم جولای سالروز مرگ سیدبرت بنیانگذار پینک‌فلویداست که تنها چهار آلبوم را در کنار دوستان خود به بازار ارایه داد. تأثیر برت پس از جدایی از گروه نیز همچنان بر محتوای آثار پینک‌فلوید استیلاداشت. اما هنوز جهان در محاصره دیوارهاست.

گفت‌وگوی «شرق» با اکبر گلیایگانی پس از دریافت چهارمین جایزه جهانی‌اش

جایزه مردم برای من چیز دیگری است

آرش نصیری



عکس: سعید عبداللهی

حتی وقتی خوانند: «دیگه این آخر کاره/ آخرین سوت قطاره» هم، کسی باور نکرد که حرف از ناامیدی زده باشد. اکبر گلیایگانی مظهر عشق و امید است. چنان حرف از برخورد‌های محبت‌آمیز مردم می‌زند که باور این موضوع که سال‌ها روی صحنه نیمه‌است، است، سخت می‌شود. گلیا سال‌ها قبل خوانده بود: «عشق باید یادرمیونی کنه؟ تا آدم احساس جوونی کنه؟ و این‌از ماندگاری این چهره بزرگ موسیقی ایرانی است. حالا سال‌ها بعد است. او که سال‌ها روی صحنه نبود آفت‌در نام بزرگی دارد که وقتی وارد سالن کنسرت دوست و همراه قدیمی‌اش، همایون خرم می‌شود، سالن به افتخار نامش بلند شوند و نظم آنجا به هم بریزد. قبل از آن به خاطر ۶۰ سال ماندگاری، از یک بنیاد معتبر جایزه رزظلایی را برده بود و این، بعد از جایزه‌هایی که از مجارستان، فرانسه و یک نهاد دیگر که سال‌ها قبل گرفته بود، چهارمین جایزه معتبر جهانی گلیاست و علاوه بر آن چند دکترای افتخاری و جوایز کوچک‌تر را هم گرفته است. حال‌اگپا در آستانه ۷۹سالگی جوان شده، چون «عشق یادرمیانی کنه است».

توی خانه هستم و دوستان لطف می‌کنند می‌آیند و ما آنها را می‌بینیم. من گفتم این مراسم چیست؟ گفتند قرار است فرش قرمز بیندازند و هنرمندان بیایند و شما هم باید به عنوان نماینده ایران حضور داشته باشی. وقتی هم که آمدم متوجه نشدم ماجرا چیست اما دیدم چقدر مراسم مفصل است. خیلی از هنرمندان اسپانسر آن هم کیست و بعد از آن آقای پازوکی آمدند و شروع به خواندن شعری کرد که مطلع آن این بود: «چلچراغ بزم گله‌ا اینجاست»، این را که خواند، خانم من گفت: مثل اینکه راجع به تو دارن صحبت می‌کنند. گفتم ما هم مثل همه میهمان هستیم و ما را هم به عنوان مدعو دعوت کردند. بعد یک نفر انگلیسی زبان آمد بالا و یک پاکت را درآورد و اسم ما را خواند. گفتم شده که بعد از آن همه خواننده از صبر، سودان، ایران و همه جا آمده‌اند، چرا اسم مرا خواند. ما رفتیم روی سن و آقای پازوکی این جایزه را به من داد و بعد مراسم ادامه پیدا کرد و اسم خاتم فخری خورش را آوردند و ایشان هم با اینکه پایش ناراحت بود، از ایران آمده بود و جایزه را گرفت. ایسن جایزه را بهروز وثوقی داد. بچه‌های من و تمام فامیل ما را دعوت کرده بودند مراسم و میهمانان زیادی آمده بودند. بعد از آن روزنامه‌نگاران خارجی و ایرانی ما را ول نمی‌کردند و من که هر شب ساعت ۹/۱۰ شب می‌خوابم، تا دو نصفه شب بیدار بودم و با شبکه‌های مختلف مصاحبه می‌کردم. راجع به برنامه گله‌ا، استادان و همکاران من سوال‌های مختلفی می‌پرسیدند و من باید به درستی جواب می‌دادم.

■ **داوران چه کسانی بودند؟**
همه خارجی بودند و آقای یارشاطر هم بخش ادبیات، شعر و موسیقی را سرپرستی می‌کرد. خانمی به نام جنی هم بود که خودش انگلیسی و شوهرش روسی بود و خودش فارسی را خیلی خوب صحبت می‌کرد. ایشان راجع به موسیقی ملی ما تحلیل دارند و تحلیل‌ها و نظر ایشان منظر بود و حتی می‌خواهم بگویم از خیلی از ایرانی‌ها بهتر حرف‌زد چون ایرانی‌ها معمولاً بین حرف‌های‌شان تعصب را هم مخلوط می‌کنند اما ایشان نه واقعاً آدم بی‌نظر و بی‌نظیری بود.

■ **روی این جایزه نوشته به مناسبت ۶۰ سال مدام مطرح بودن…**

این ۶۰ سال شاید یک کم ساده به نظر برسد اما یک عمر است. برای من خیلی ارزش دارد که بعد از ۶۰ سال، هنوز وقتی به کنسرت لاس‌وگاس می‌روم، شش‌هزار نفر می‌آیند.

استودیو

روزهای سخت تورج شعبانخانی، آهنگساز

استودیوی من خاک می‌خورد

امیرحسین فخر

■ گاهی انسان‌ها پا در راهی می‌گذارند که اگر به عقب برگردند شاید آن را تکرار نکنند. تورج شعبانخانی، آهنگساز و همراه دیروز فریدون فروغی، امروز زیاد رویه‌راه نیست. وضع مالی خوبی ندارد، بیمار است و بیمه هم نیست. او که روزگاری از آهنگسازهای پرکار ایران بود، امروز در ۶۰ سالگی برای امرار معاش خود دچار مشکل است. دفعه پیش که با او دیدار کردم، می‌گفت ما در ایران ماندیم. برای چه؟ به خاطر مملکت‌مان، چون متعلق به این آب و خاکیم» اما این بار حرف‌هایش فرق کرده‌بود… از شعبانخانی می‌پرسم نخستین کارتان را کی انجام دادید؟ پاسخ می‌دهد که در ۱۹ سالگی و برای فیلمی به نام «آدمک» که «خسرو هریاش» کارگردان آن بود و با صدای فریدون فروغی پخش شد: «این نخستین کارم بود که ترانه‌اش را هم خودم سروده بودم. بین سال‌های ۵۰ تا ۵۲ وارد عرصه آهنگسازی شدم و تا پیش از انقلاب حدود ۱۸۰ ترانه و چهار موسیقی فیلم ساختم». از او درباره تنظیم آهنگ می‌پرسم، می‌گوید: «کار تنظیم می‌کردم ولی الان نمی‌کنم. مثلاً آدمک را خودم تنظیم کردم، ولی ترجیح می‌دهم تنظیم‌کننده، این کار را انجام دهد چون تخصص من بیشتر در ترانه‌سرایی و ملودی‌سازی است. وقتی تنظیم آهنگ‌هایم را کسی انجام دهد که خط فکری‌اش با من یکی باشد، کار بهتر از آب درمی‌آید». شعبانخانی از دوستان قدیمی فریدون فروغی است و دو تا از کارهای این خواننده بزرگ را آهنگسازی کرده است. او را به یاد فریدون انداختم، از اینکه او دیگر زنده نیست ناراحت است. خاطراتش با او را به یاد می‌آورد: «فریدون غیر از اینکه همکار بود، رفیق من هم بود، خانه فریدون با ما صد متر فاصله داشت و در خیابان دو درمی‌آمد. نارمک بودیم. «بابک بیات» هم در خیابان دردتش بود که او را هم زیاد می‌دیدم. فریدون خیلی اهل دل بود؛ حیف شد رفت. تا وقتی زنده بود من کار موسیقی نمی‌کردم، چون در دهه ۴۰ و ۷۰ موسیقی پاپ را تنها عدا‌ی از آدم‌های خاص اجرا می‌کردند و دست ما بسته بود. دهه ۸۰ که موسیقی پاپ دوباره رونق گرفت من هم کار را شروع کردم و در دوره جدید فعالیتیم حدود صد آهنگ برای ترانه‌های پاپ ساختم.»از او می‌پرسم کدام کار فریدون را بیشتر دوست دارید، می‌گوید: «آدمک» چون ملودی و صدای فریدون خیلی خوب از آب درآمد، آدمک هم نخستین کار من و هم نخستین کار فریدون بود».

شعبانخانی با «هاد مهراد» هم رابطه صمیمانه‌ای داشته است. از او خواسته‌ام که ما را به آن روزها برده: «خانه خواهر فرهاد طرف میدان گله‌ا و خانه «ردلان سرفراز» هم در همان نزدیکی‌ها بود. اردلان را زیاد می‌دیدم، با من خانه‌اش بودم یا او پیش من بود. فرهاد



هم زیاد به اردلان سر می‌زد؛ این طور شد که با هم آشنا شدیم. حدود سه سال، من و فرهاد و اردلان شب و روزمان یکی بود. عقاید فرهاد را خیلی می‌بسنیدیم، فرهاد یک هنرمند باظفر بود. اگر کسی ۱۰ دقیقه پیش او می‌نشست و با او حرف می‌زد، می‌فهمید که اصلاً متعلق به این دنیا نیست. آدم خاصی بود، ساعت چهار نیمه‌شب گیتار دست می‌گرفت و آواز می‌خواند. بعد از مرگ فرهاد حس کردم که نوبت ما هم می‌رسد.»نگار شرایط امروزش را با سال‌های آخر زندگی فرهاد یکی دید، به صحبتش ادامه می‌دهد: «وضع مالی‌ام چندان خوب نیست، چون کار زیاد نیست، مزد کار ما را هم خُردُرد می‌دهند. چندان جوان‌های تازه‌کار هم ندارند که یکبار چندمیلیون هزینه کنند. جوانی که خواننده است و باید خودش در کار سرمایه بگذارد، با دانشجوست یا نان‌خور پدر، اینها که سرمایه‌دار نیستند از طرف دیگر بازار آفت‌در خراب شده که کسی حاضر نیست سرمایه‌گذاری کند. بازار موسیقی خوب نیست.»شعبانخانی از نهادهای فرهنگی و هنری کشور گلایه دارد: «ما جایی داریم به نام خانه موسیقی، این خانه موسیقی برای من که عمری در این حوزه فعال بودم چه کار کرده است که بخواهد برای جوان‌ترها بکند؟ همسرم می‌گفت برو خانه موسیقی، بگو بیمه نیستی؛ من بروم به بگویم، بگویم بیمه‌ام کنید؟!» باز هم حرف می‌داندست: «هنرمند در ایران اگر چهار سئوسن بدنش به هم بریزد، خانواداش باید بیفتند به گدایی، موسیقی فکر راحت می‌خواهد.»او از شرک‌های پخش موسیقی به شدت گلایه می‌کند و می‌گوید: «شرکتی که پخش می‌کند باید خرج کار را بدهد، ولی آفیسوس که همه هزینه‌ها را هنرمند می‌دهد و سود کار نصیب شرکت‌ها می‌شود، شرکت‌هایی که به شخص خاصی وابسته‌اند. صاحبان برخی از این شرکت‌های خیلی‌ها به هنر اهمیت نمی‌دهند، فقط دنبال پول‌اند. آنها حتی پول جلد سی‌دی‌ها را هم نمی‌دهند. شاید در نهایت مبلغ خیلی کمی به هنرمند بدهند. کار پخش سی‌دی کلاف سردرگمی است، قوانین درستی هم وجود ندارد.»

ما زحمت کشیدند، آنها را پیدا کردند و در ردیف گذاشتند. «گرتبه لیلی» شد «گرایلی» که هیچ عیبی ندارد و افرادی رفتند کنجکاو و تفحص کردند و آنها را پیدا کردند و دیگران هم می‌توانند و باید این کار را بکنند.

■ **مهم این است کسی که این کار را می‌کند، یک عمر تلاش کرده باشد و این نتیجه تلاش‌هایش باشد؟**

بله، همین‌طور است. مرحوم صبا خیلی زحمت کشید و تکلیفش فقط به ساز زدن نبود. به مناطق دور افتاده مملکت و نوا و چهارگاه، راست پنجگاه و این هفت دستگاه و پنج آواز نیست ما این کار را به هفت آقای «رضامهدوی» منتشر کردیم و اسم آن را هم ردیف نگذاشتیم؛ فرافز و نشیب باز هم هنرمندان می‌توانند بروند دنبال آن و به این هم اضافه کنند. منته‌ا حالا اصل مطالب فراموش شده است. این را به شما بگویم که هر چیزی با اقتصاد قاطی شود، از سمیرش خارج می‌شود و همه چیز می‌شود پول. دیگر کسی به این فکر نیست که یک چیزی به این موسیقی اضافه کند. شما آقای «حسن کسایی» را در نظر بگیرید. قبل از ایشان نی اصلاً به شکل دیگری بود و همه آن را با لب می‌زدند اما ایشان با دندان شروع و صداهای زیبا را از آن درآورد. یعنی می‌شود کارهای جدید کرد. شما به شهرستان‌ها بروید و ببینید که چه گوش‌های محلی زیبایی پیدا می‌شود.

■ **این‌ها سمرات می‌خواهد و آدم‌های الان معمولاً اهل موارت کشیدن نیستند…**

نه. می‌خواهند از یک لقمه حاضر استفاده کنند. یک لقمه نان در بریاورند چون اوضاع و احوال زندگی سخت شده است. از یکی پرسیدم چه کار می‌کنی؟ گفت: چند ماه است گیتار می‌زنم و الان ماهی هفت، هشت‌میلیون درمی‌آورم. هر شب می‌روم مراسم، هم شام می‌خورم هم تفریح می‌کنم و هم پول درمی‌آورم. وقتی این طرز تفکر پیدا شود، دیگر آدم‌هایی مثل صبا، ادیب، مرتضی‌خان، کسایی، شهناز، بدیعی و… سخت پیدا می‌شود. کم پیدا می‌شود آدم‌هایی که هشت، ن‌سال وقت بگذارند و این تازه دوران یادگیری‌شان باشد و تا آخر عمر هم جویای این کار باشند. یعنی بروند دنبال یافتن و شاگرد بوبن.

■ **استقبال از کنسرت‌هایتان در خارج از کشور چطور بود؟**

عالی بود. من خودم فکر نمی‌کردم که آنقدر استقبال گسترده باشد اما مردم واقعاً لطف کردند. من سال‌هاست که ورزش می‌کنم و همیشه خودم را آماده و سرچال نگه داشتم‌ام که این موضوع مهمی برای یک خواننده است. یکی دیگر از موضوعات مهم برای خواننده، حفظ دندان‌هاست. اگر شما ورزش کنید، صبح را با نرمش شروع و پیاده‌روی کنید و بعد ورزش‌هایی که چندان سنگین نباشند، عالی است. من هر روز صبح با آقای «سندرزاده»

چهرمان گشتیم. دوستان ورزشکار دیگر به کوه می‌رویم و در آنجا یکی از کارهایی که می‌کنیم این است که آواز می‌خوانیم و راه می‌رویم. یعنی آنجا تمرین هم می‌کنیم. ■ **آیا شما آواز می‌خوانید و آقای مهدی‌زاده کشتی می‌گیرد**
(خنده) اتفاقاً چند روز پیش بحث‌مان همین بود. آقای مهدی‌زاده هم آدم خیلی سالم و خوش‌قلبی است. چیزی که آدم‌ها را می‌کشد، عقده و کینه است. به من می‌گویند فلان کس فلان چیز را به تو گفت، من می‌گویم بگذار بگویم دلش خوش باشد. شاید می‌خواهد خودش را خالی کند. آقای مهدی‌زاده هم همین‌طور است. این را به شما بگویم که شما هر جا که بخواهی یک نفر را از اذیت کنی باید اول خودت را مصیبتی کنی، چرا باید اعصاب خودت را خراب کنی که دیگران را اذیت کنی؟ بگذار او خودش را اذیت کند و تو فقط بخند. یک انسان درست و کامل هیچ وقت بد کسی را نمی‌خواهد و راجع به کسی بد نمی‌گوید. داشتم در مورد کنسرت‌هایم حرف می‌زد. خلاصه بگویم که در آنجا من سر ذوق آمده بودم و جایی که باید یک ساعت می‌خواندم، یک ساعت و نیم روی صحنه بودم. (خنده)

■ **تقدید ردیف‌های آوازی شما را حوزه هنری منتشر می‌کند؟**

بله. آقای «رضامهدوی» خیلی محبت کرده و دارد منتشر می‌کند. این مجموعه‌ای است که به درد جوان‌ای می‌خورد و خدا کند آدم‌های مثل آقای مهدوی پیدا‌شوند تهنیه‌کننده‌او پولی دربیارند. البته الان هم همه این‌طوری نیستند که دنبال پول باشند. شما در هر دوره‌ای که نگاه کنید یک عده جویده پیدا شده‌اند و گرته موسیقی و علم از بین می‌رفت. خدا بیامرز صبا را من ا‌شتم از هنرستان ایشان را باورم و بیرم منزل اسد‌ام «بورعلی‌خان برومند». داشتم با هم صحبت می‌کردیم، گفت: «میلی‌گلجان! در هر علمی اگر شاگرد‌ها از معلم‌ها جلوتر نیفتند، این علم می‌خوابد. شما ببینید، یک موقعی تلفن هندی بود، بعد شد شماره‌گیری، بعد شد دیجیتالی و الان شده موبایل و شما از اینجا تا آن طرف دنیا صحبت می‌کنید. در هواپیماسازی هم همین‌طور. یعنی شاگرد‌ها از معلم‌ها جلو زدند که به اینجاها رسیدند. موسیقی هم یک علم بزرگ است که در آن هم این حالت وجود دارد. البته موسیقی ضمن آنکه یک علم بزرگ است، یک علم خدایی است. الان هم در این موسیقی خیلی‌ها هستند که با سبلی صورت‌شان را سرخ می‌کنند و پیش استادان کلی زحمت می‌کشند.

■ **یکی از نکته‌های جالب کار شما این بود که بعد از آنکه مشهور هم شده و در رادیو بودید، ۱۲سال فقط آواز می‌خواندید.**

۱۲ سالان. نه ۱۷، نه ۱۷. سال اصلاً ترانه نخواندم و فقط آواز می‌خواندم. اسد‌ام خیلی مخالف بود و می‌گفت ترانه مال خانم‌هاست. هر کس یک عقیده‌ای دارد. البته قبل از آن می‌گفت شما اصلاً اسم رادیو را هم نیاور. از آن طرف هم یک مرد بزرگ و ادیب به نام آقای «بهرینر» از من دعوت کرده بود و رفتم. ۱۷ فقط آواز خواندم. بعد از ۱۷ سال هم اتفاقی شد که من ترانه «پهر و ناز انزاره داره» را خواندم که مربوط به یک فیلم بود و اصلاً تصویر من هم پخش نمی‌شد.